

در داغستان با حاجی‌خان ایلچی به درگاه معلی آمده بود، مجدداً برای تعیین شروط^۲ و شروع معالجه روانهٔ این دولت ساخته بود.

در حینی که ساوخ بلاغ ری مضرب سردقات عز و جاه بود، افندی مزبور [با] نامهٔ قیصری، و معتمد احمد پاشای والی بغداد وارد اردوی همایون، و از جانب پادشاه سکندرجهاد وثیقه‌ای سپرده، از این طرف نیز وثیقهٔ مجملی به مهر امنای دولت به او داده شد مشروط بر آنکه من بعد از این، دو ایلچی بزرگ که در مرتبه مساوی باشند از طرفین به سفارت تعیین و صلحنامه‌ای به مهر تزیین صورت تحریر یافت و نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند.

و بعد از ورود افندی به درگاه عثمانی [اعیان آن دولت احمد افندی کسریه‌لی را] که در قارص از جانب سرعسکر به خدمت دارای هفت کشور آمده بود، پایهٔ وزارت داده به سفارت ایران مأمور، و با هدایای گرانبها و نفایس بسیار [روانه نمودند]، از طرف شهنشاهی نیز مصطفی‌خان شاملو و میرزا مهدی‌خان منشی الممالک به ایلچیرگی تعیین و تخت طلای [میناکاری] مرصع به لالی غلطان که حاصل عمان [را] در جیب و دامان داشت، و دو مریط فیل رقاص که از غرایب هندوستان بود، برای پادشاه و الاجاه ارسال، و نامهٔ همایون را به میرزا مهدی‌خان، و تحفه و هدایا را به مصطفی‌خان سپرد [و در دهم محرم یک هزار و صد و رخصت، که موکب همایون از اصفهان حرکت می‌کرد] از درگاه جهان آرا مرخص و روانه ساخت.

چون خاطر خطیر اقدس [را] از رهگذر روم فراغت حاصل شد، چند یوم در منتزهات عراق در نوشیدن بادیهٔ ناب و بزم و جشن بری طلعتان شمایل آفتاب بصر می‌برد، و بتواتر اخبارات سرکشی سیستان و خموشان و غرچستان و اکثر بلاد خراسان می‌رسید، و مزاج با ابتهاج آن حضرت منحرف، و روی سلوک را تغییر داد، و از اصفهان و یزد عنان عزیمت به سمت خراسان انصاف و به مهر مزرعه و قریه و قلعه‌ای که وارد می‌شد، از رثوس رؤسای آن نواحی کله منار می‌ساخت.

و در ورود کرمان، معروض پایهٔ سریر خلافت مصر ساختند که به قدر سه هزار خانواری از جماعت گبر از بیم سطوت و غضب شهنشاهی به سمت ولایت نیمروز فرار، و موازی دو هزار نفر از آن طایفه از تاخت و تاز این ولایت کوتاهی نمی‌نمایند، و حسب الامر دارای دوران به عهدهٔ سه نفر از مین‌باشیان رکاب مقرر [شد]، که با سه هزار نفر رفته، با آن طایفه گوشتند، و بعد از ورود، در نواحی سیستان بدان جماعت گبر برخورد، و طرفین با هم چنان مشورت کردند که تا مدت بیست یوم جنگ زرگری باهم رد و بدل نمایند، تا دارای دوران بهم رسد. جماعت مذکوره خود را به میان ریگ روان و سمت سیستان کشیدند، و مین‌باشیان از غضب نادری از قفای آن طوایف در آن ریگ روان چون گردباد سرگردان می‌گشتند، و به چاروب مژگان خاک بیابان

۴- نام او در سفارنامه، ولی‌افندی کاتب دیوان احمد پاشا والی بنیاد، و در جهانگشا منیف افندی ذکر شده، طبعاً نوشته خود سفیر عثمانی اعتبار بیشتری دارد، و ظاهر آن منیف نام پدرش بوده، که به رسم عثمانی همراه اسم هرکس می‌آمد.

می‌رفتند.

عاقبت از رقت و آمد طرفین آن دو سپاه به همدیگر ملحق و به جهت نبودن آب تب می‌کشیدند. و از خوف نادری در آن بیابان مضطرب حال می‌رفتند. که ناگاه از دور علامات میلی نمایان شد. و جمعی خود را بدان مکان کشیدند. و از گرد و طوفان و از حرکت ریگ روان آن میل تا قفسه در خاک نشسته. و چند نفر از جماعت گبر در فراز آن میل علامت رحل از سنگ رخام مشاهده کردند که به خط رحل قلمی شده که: چون به‌سیستان و نواحی بلوچستان، که مسکن سوره بیگ ولد ضحاک ماردوش است، به جهت آب از مترددین تب ظاهر می‌شد. بعد از مراجعت [از] یمن، حسب الامر از دهای دمان و تاج بخشی سلاطین جهان رستم داستان ده میل چنین در این مصر با ده چاه، از سنگ خارا تمبیه شده. که مسافری به‌آسودگی از این گذرگاه عبور نمایند. و سرکردگان و صاحب عقلا و فراست اندیشان گفتند که: البته این چاه در همین مکان خواهد بود. چون تشنگی در آن طایفه اثر کرده، قطع از حیات خود نموده [بودند]، همگی از روی سعی و جهد دور آن منار را از هر طرف خاک آن را یک جریب به‌جای دیگر حمل و نقل کردند، که ناگاه علامت چاه ظاهر شد. و به‌قدر چهل ذرع خاک آن را دور کردند، آب خوشگوار ظاهر گردید که جمیع اهل اردو به‌آسانی سیراب و کامیاب گشتند. ناچار در همان مکان رحل اقامت افکندند، و جاسوسان و قراولان به اطراف فرستادند، که هر گاه اخباری و علاماتی ظاهر شود، این جماعت را آگاهی [دهند].

اما چون صاحبقران گیتی‌ستان در نواحی کرمان رحل اقامت افکند، جماعت گبری که در آن نواحی بودند، مبلغ دوست تومان از ایشان مطالبه، و محمولان تعیین، که به ضرب شکنجه به‌قدر مقدور باز یافت [نمایند].

و به سمع همایون رسید که میرید حسین نام که از مشایخ اهل ملاحده، و مدتی در رکاب اقدس خدمت می‌کرد، در این اوان مال و خزاین بسیار از نواحی احمد آباد هند و مقط و بصره، و از بعضی ولایات یمن، به جهت آن آورده‌اند، که عقل از تصور آن عاجز [است]. و به جهت تحف و هدایا آب دهن و دست آن را می‌بردند. و همه روزه با مریدان شیطان خصلت و طایفه بی‌عصمت اوقات خود را مصروف، و به لهو و لعب مشغول [است].

چون اکثر اوقات وصف ملاحده گوشره خاقان گیتی‌ستان گردید، با وجودی که همیشه در اردوی معلی به‌منصب مین باشیگری اشتغال داشت، و مکرر صاحبقران بدان تقریر می‌فرمودند که: «برما یقین [است] که اصل غرض تو مذهب و آیین این جماعت نیست، اما چونکه از قدیم پیرزاده آن طایفه بوده‌ای، باز به‌همان عادت اشتغال [داری]»، در این محل غضب شهنشاهی به تاملم درآمده، هر دو چشم آن را باطل، و اموال آن را ضبط [فرمود].

و بعد از شش ماه، احدی نقل می‌کرد که مریدان بعد از شنیدن این خبر اموال و غنایم بی‌شمار آورده، بدان تسلیم کردند.

اما حضرت صاحبقران یا غضب بی‌پایان از نواحی کرمان عازم خراسان شد. به هر جا رسید آن شه‌جم نشان یکی معشری شد ز نو در جهان چنان آتش و سوز در تاب شد از آن سوختن چرخ بیتاب شد غنی و حسود و دنی و فقیر شدند جمله در قید و بندش اسیر به فرمان آن سر بریدند تمام به کله مناریش دادند مقام تنش را ذناب و کلاب و وحوش چنان میل کردند که نامد بهوش القصه در عرض راه جمعی از سرکشان و سرخیلان که محل خیانت بدیشان گمان می‌رسید، در قتل ایشان کوتاهی نکرد.

و مقارن این حال، چند نفر از دارالملک چخور سعد که ایروان باشد وارد، و به عرض همایون رسانیدند که دو نفر [ایلچی] با موازی دو هزار نفر از درگاه خواندگار روم وارد ایروان [شده‌اند]. حسب‌القرمان مقرر گشت که ایلچیان از ایروان وارد دارالسلطنه تبریز، و در آن حدود توقف نمایند، تا اوانی که رایسات جهانگشا از خراسان بدان سمت نهضت نمایند.

و ده یوم فاصله دیگر به عرض همایون رسید که از نزد پادشاه اروم، که اصل فرنگ است، چند نفر ایلچی با موازی یکهزار نفر از دریا بیرون آمده، در لاهیجان توقف دارند، که بهر نحو مقرر [فرمایند عمل شود]. حسب‌الامر چنان نفاذ یافت که جماعت [مزبور] در همان مملکت توقف، که در حین ورود موکب جاه و جلال به نواحی عراق، ایلچیان را در آن حدود به رکاب اقدس احضار خواهند داشت. و خاقان دوران عازم خراسان گشت.

۲۲۷

[شورش فتحعلی‌خان سیستانی و شکست او]

و چون شراره غضب قیامت لهب صاحبقران گیتی‌ستان در مملکت ایران انتشار یافت، و گناه‌دار و بیگناه، و مالدار و فقیر، و سپاهی و رعایا و ضعفا، و تر و خشک، از آتش خشم آن حضرت سوختند، و اوایلا از خار، و مان رنوس و رؤسا بعاوج فلک رسید، با وجود اینهمه سیاست و غضب جمعی از نمک بحرامان و خدمتگزاران آن درگاه که هریک از نواله خوان احسان آن صاحب تخت و جاه گردیده بودند، باد نخوت و غرور در کانون دماغ ایشان راه یافته، ادعای سلطنت و حشمت در خاطر آنها خطور می‌کرد.

وصف این مقال، صورت حال فتحعلی‌خان سیستانی است، که چون از مشقت و مرحمت شهنشاهی پایه قدر و منزلت آن به مرتبه فرمانفرمایی و صاحب اختیاری یلاد نیمروز مشرف گردید، در این وقت جمعی از طایفه عمال برگشته احوال در آن ولایت

دست‌اندازی و جبر به حال رعایا و ضعفا کرده، مبلغ کلی از مال دیوان حیف و میل شده بود. بعد از ورود عمال به درگاه پادشاه عدومال چنان مقرر شد که وجه مذکور را از آن طایفه استرداد، و چون در اردوی همایون دادن آن وجه ممکن نبود، حسب الامر چند نفر محصلان غلیظ و شدید تعیین، که آن جماعت را به سیستان برده، و در آن حدود از سکان آن دیار، و حسب التصدیق عمال، باز یافت نمایند.

و چون وجه ایواب که یکصد و هفتاد الف بود، موجودی بیست الف، و متمم دیگر در عهده تمویق افتاد، و محصلان این مراتب را معروض پایه سریر خلافت مصیر صاحبقرانی ساختند، حسب الرقم مبارک مطاع، چنان مقرر شد که فتحعلی خان بیگلربیگی و میر کوچک و میر رستم و چند نفر دیگر که صاحب اختیار آن مکتب بودند، به عنوان چاپاری وارد درگاه خاقانی گشته، و باقی وجه را وصول [نمایند].

سرکردگان مذکور، از فرمان جهانگشا رعب و هراس بدیشان راه یافته، همگی با همدیگر به صیغه قسم عهد و پیمان بستند، و سر از اطاعت فرمان صاحبقرانی تأییده مخالفت ورزیدند.

[فتحعلی خان] به تاریخ شهر ذیقعد الحرام هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری طبل یاغگیری زده، و مبلغ یکصد هزار تومان که فراهم آورده، اراده آن داشت که انفاد درگاه معلی نماید، در وجه کسان آنجا داده، موازی هزار نفر ملازم رکابی گرفت. و همه روزه هزار نفر و دو هزار نفر به سمت قندهار و فیروزکوه و فراه به عنوان چپاول و تاخت و تاز ارسال می‌داشت، و مال و اموال بسیار فراهم آورده، باد نخوت و غرور در کانون سینۀ او راه یافته، خود را از نسل گیان و ولد ملک محمود می‌دانست، و اراده سلطنت و کشورگشایی بر پیشگاه خاطر خود [راه] می‌داد.

و چون مذکور شد که جمعی از جماعت گبر و سه نفر مین‌باشی نادری، توهم از سیاست و غضب پادشاهی کرده، در میان ریگ روان مانند باد و طوفان سرگردان [اند]، چند نفر بدان حدود ارسال، و آن جماعت نیز آمده، ملحق گردیدند.

اما در حینی که رایات جهانگشا از نواحی خراسان عازم عراق می‌گردید، این اخبارات معروض پایه سریر خلافت مصیر صاحبقرانی گشت. حسب الامر به عهده محمد رضاخان قرقلو افشار مقرر شد که موازی ده هزار نفر از عساکر شاهسون و مروی و افغان و ابدالی برداشته، عازم فراه، و در آن حدود چند یوم توقف، و شرحی به جهت حکام و سرخیلان سیستان قلمی [نمایند]، که عازم درگاه جهانگشا گردند. و هرگاه در آمدن تغافل و تکاهل ورزند، چگونگی آن را معروض درگاه آسمان‌جاه نماید که آنچه از مصدر کرم و جاه و جلال مقرر شود، از آن قرار عمل نماید.

و نظر به فرمان واجب الانعان بندگان ثریا مکان، محمد رضاخان از نواحی کلات روانه، و در آن حدود چندین توقف کرد که موازی یکهزار و پانصد [نفر] از عساکر مروی، و یکهزار نفر از غازیان سرخسی و ایبوردی و دروئی وارد ارض اقدس، و به اتفاق سردار وارد دارالسلطنه هرات، و موازی چهار هزار نفر از جماعت شاهسون و ملازمان هراتی برداشته، وارد فراه، و در آن حدود مدتی توقف، و چون

به‌عهده حاجی‌خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد قندهار امر و مقرر شده بود. آن نیز موازی هشت هزار نفر از غازیان آنجا را به سرکردگی کدای‌خان ارسال. که در بلده فراه به خدمت سردار مشرف [شدند].

و بعد از ورود و جمعیت مستعد سپاه، در این وقت چند نفر جاسوسان از نواحی سیستان وارد، و تقریر ساختند که میرسیف‌الدین سیستانی با معدودی به‌عنوان تاخت و تاز عازم فیروزکوه گشته، و بعد از خرابی و تاراج آن دیار قدم در میدان کارزار گذاشته، [که] جواب‌گوی دوست و دشمن گردد. و آن نره شیرینی بود نامدار، و دلاوری بود بیدار، و در عرصه کارزار مانند رستم صف شکن، و در اطراف عالم [به] رستم ثانی اشتها داشت.

و در آن اوان که فتحعلی‌خان اراده سلطنت و حکمرانی در خاطرش خطور کرد، چند نفر به‌عنوان رسالت به فیروزکوه ارسال، و اعلام داشته بود که وارد آن حدود گردند. و آن جماعت از خوف و بیم نادری درآمدن ابا کرده، جواب گفتند. نظر به نافرمانی آن جماعت، میرسیف‌الدین با موازی پانصد نفر جمیع بلوکات و توابعات فیروزکوه را نهب و تاراج کرده، غنایم و اموال را یک منزل پیش روانه، و خود از عقب عازم [شد].

اما چون سردار عظمت مدار حرکت آنها را مسموع [نمود] در دم موازی سه هزار نفر از نامداران فیروز جنگ و دلاوران بافرهنگ را برداشته، ایلغارکنان عازم سر راه، و در منزل جوق نصیر در کنار رود آب، میرسیف‌الدین غنایم را روان ساخت که تلاقی قیامین واقع شد. و چون عساکر سیستانی همه تفنگ‌دار در شب تار به ضرب گلوله آتش‌کار جنگ، و دور خود را از خاک و خاشاک سنگر بسته [بودند]، از هر طرف نامداران قزلباش یورش کردند، به ضرب گلوله جانستان تن بهادران در معرکه میدان چون لاله و ارغوان آغشته به خون [گردید].

و در آن روز رستخیز و آن شور قهر آمیز، به قدر سیصد چهارصد نفر از سرکردگان و نامداران مروی مقتول، و برخی زخم‌دار و مجروح شده، ترک‌مجاهله و محاربه کرده، از عدم آب عنان عزیمت به طرف فراه انعطاف دادند. و چون ممر آن مرز و بوم به جهت باد هوا و ریگ روان معشوش، و جمعی از نامداران ظفر همعنان در آن بیابان افتاده، مانند گردباد حیران، و بعد از سرگردانی از عدم آب، و تشنگی جمعی کثیر شهید گشتند. از این رباط دو در عاقبت بیاید رفت، و سردار با عساکر نامدار به هزار فلاکت وارد فراه [شدند].

و چون میرسیف‌الدین به ضرب تیغ، دشمن خود را بر باد، و خاطر خود را شاد دید، با هزار عجب و تکبر عازم دیار نیمروز گردید. و بعد از ورود به خدمت فتحعلی‌خان، تقریر آن فتح نموده، باد نخوت و غرور دامنگیر آن گشته، موازی ده هزار نفر نامدار زابلستانی و غیره را انتخاب کرده، عازم تنبیه محمد رضا خان و تسخیر فراه و دارالسلطنه هرات و تسخیر خراسان گشت.

اما [از آنجا] که جته زرنکار شه‌شاه تاجدار و قدرت حضرت آفریدگار شعلف

افروز خورشید عالمگیر است، و هر که از راه جهالت و نادانی چشم بد بر مضر زهر نکار شهنشاه دوران می‌اندازد، از چشم جهان [بین] باطل، و از درجه سرکشان عاطل می‌گردد، آن مرد بر کشته روزگار مانند ابر نوبهار در جوش و چون رغد در خروش آمده، عازم فراه گشت، و بعد از طی مسافت در کنار رود آبی که دو میل مسافت بقلمه داشت، اساطیر کیانی را برپا کردند، و در آن منزل مسرت اقرا تزلزل با شاهدان شیرین شمایل و مطربان قابل [آواز] سرود به عیوق رسانیدند، و در محلی که این شهباز بلند پرواز در آشیان طارم چهارم فلک به جلوه درآمد، و آفاق را به نورجمال خود مزین و نورانی ساخت، فتحعلی‌خان با سپاه گران عازم میدان، و از شکوه و سطوت، عرصه میدان را زینت داد.

اما از آن جانب، محمد رضاخان سردار از ورود فتحعلی‌خان و میدان آرای آن آگاهی یافته، با خوف و رعب بسیار با عساکر قزلباش و افغان روانه میدان گشته، و از صف آرای فتحعلی‌خان اندیشه‌مند، چرا که آن همیشه در رکاب دارای هفت کشور پیاده‌جلو و سفشکن لشکر بیکران بود، و چون شهباز گرسنه از همه‌طرف سر راهها را مسدود [می‌نمود].

در این وقت چند نفر از خدمت دارای دوران وارد، و دستورالعمل مقرر فرموده بودند که در روز مصاف غازیان افغان و اوسماق پیاده، و عساکر قزلباش سواره در قفای [آنها] ایستاده، در مجادله اهتمام، و [هر] دسته‌ای در مکانی و هر سرکرده‌ای در جایی که مقرر شده بود قرار یافت، و از مضمون رقم بلاغت مشحون گویا قوت تازه و رمق بی‌اندازه در غازیان مذکور راه یافت، و از جانشین بازار افته و شین ظاهر گشت. عساکر سیستانی، در مجادله و محاربه خودداری نکرده، ترمه می‌کشیدند، و می‌گفتند که: ما هر دو جماعت به مذهب اثنی‌عشری قائل، و از خوف نادر دوران بدین راه باطل افتاده، خود را عیب به کشتن می‌دهیم، و مرتکب این امر شنیع نشوید.

اما لشکر نادری از خوف و بیم صاحبقرانی، لوازم کشت و کوشش را به عمل آورده، لمحه‌ای فرو گذاشت نکردند، و جمع کثیری از غازیان سیستانی هدف گلوله و تیر تفنگ شدند، و در حین گریو دار رود آبی که در دست آن جماعت بود، به تصرف غازیان قزلباش درآمد. و لشکر نیمروز پا بر عقب گذاشته، در فراز خامه رنگی به جهت حفظ خود سنگر کشیده و به محاربه مشغول [شدند]. تا اینکه روز نیمروزیان به شام ماتمیان مبدل گشته، و لباس سوگواری غم را از ظلمت شب دربر افکندند، و سپاه مصور دست از گریبان آن طایفه برداشته، و دو میدان فاصله تزلزل [نمودند].

و آن شب فتحعلی‌خان سردار عتاب و خطاب بسیار به میر سیف‌الدین کرد که به گفته تو خود را در معرض تلف در آوردم، و خود را عیب در مهلکه انداختم. آن مرد مدبر گفت: در فواجی جوق نصیر کاری که از من سرزد از رستم داستان سر توده، و انشاءالله تعالی فردا در عرصه گاه میدان سر خود را گوی و چوگان میدان دلاوری خواهم کرد، این را گفته، به خیمه خود رفت، اما فتحعلی‌خان در آن شب چنان قرارداد که در طلیمه خورشید خاوری عازم سیستان گردد.

اما از این جانب نامداران قزلباش و افغان در آن شب دور و دایره سپاه نیمروز را احاطه کرده، و عمر آب را مسدود ساخته، همینکه ظلمت قیرکون فلک لباس مرمع قام الماس نشان را در بر خود آرایش داد، فتحعلی خان و میرسیف الدین یکهزار نفر در قعای سپاه گذاشته، و خود سه دسته گشته، اعزام سیستان گشتند.

چو خواهد فلک سرنگونت کند
به افعال بد رهنمونت کند

اما چون سپاه منصور احوال را چنان مشاهده کردند، دانستند که سپاه مخالف از راه خوف هراسان شده، فرار می نمایند. در دم از اطراف آن چون شاهین گرسنه در آویخته، به استعمال آلات حرب قاصد جان یکدیگر گردیدند. گاهی فرقه قزلباشیه از سنان جانستان پیکر سیستانیان را چون... ۱۰۰۰ مثبک ساخته، راه خروج ارواحشان [را] پدید می نمودند، و گاهی سیستانیان از ضرب تیغ و گلوله خورنیز تارک و سینه نامداران قزلباش و افغان را چون نار کفیده شکافته، طریق عروج روح به عالم بالا مفتوح می داشتند. خروش دار و گیر طرفین، و پیچان غبار جانبین، راه دعا بر عالم بالا بسته، مژه در دیده علویان می شکست.

ز بس خون که از تیغ پاشیده شد
زمین همچو رویی خراشیده شد
اما خیاط قضا و قدر چون در ازل تشریف کسورستانی و خلعت جهانبانی و اقبال عدومال به حضرت صاحبقرانی ارزانی داشته، و بر قامت قابلیت آن حضرت دوخته، هر گاه پشهای را بر جنگ بیل، و گر گرهائی را بر جنگ شیر تحریر می فرمود، به قول آیه وافی هدایه «اذاجاء نصرالله والفتح» از آن ظاهر و بر اعدا غالب می آمد. در آن هنگامه گیرودار تیر نفگی از سمت لشکریان قزلباش از دسته عساکر مروی بر سینه پر کینه میرسیف الدین آمد، که جان را به قایض ارواح سپرد.

چون لشکریان سر کرده خود را کشته، و خود را در گرداب فنا دیدند، طاقت نیاورده، بدون اینکه به تیپ خود ملحق شوند، قرار بر فرار داده، به گوشه و کنار بدر رفتند.

محمد رضا خان، با فتح نمایان مراجعت به فراه و فتحعلی خان را با عباس بیگ ولد ملک محمود شاه با چند نفر دیگر از سرکردگان مقید ساخته انفاذ در گاه جهان آرا ساخت. بعد از ورود به حضور فیض گنجور صاحبقرانی به سیاست غضب اثیر لهب گرفتار گردیدند.

۲۲۸

[شورش علیقلی خان سپهسالار برادر زاده نادر]

اما چون خاطر خطیر کشورگیر از رهگذر فتصلی خان کیانی و عباس بیگ

فراغتی حاصل یافت، حسب‌الرقم مقرر گردید که محمدرضاخان مقدمات نیمروز را عرضه داشت درگاه جهان آرا نماید.

اما مقدمات زابلستان به‌تجوی است که چون لشکر شکست خورده وارد آن دیار، و کیفیت مقدمات را تقریر کردند، میرکوجک و میر رستم نام که ریش سفیدان و معتبرین آن دیار می‌بودند، از اصل قلعه که مشهور به‌کندرك^۱ و میراخور و پایتخت سیستان است، حرکت [کرده، و به‌کوه خواجه رفتند. و آن] قلعه‌ای است در قلعه کوه، و آن جبال را آب احاطه کرده که هرگاه احدی تردد نماید بدون سنبک و کلک و گمی میسر نمی‌شود، و مشهور به کوه خواجه است. اما فردوسی در شهنامه ذکر می‌کند که قلعه کوك کوهزاد که سام و نریمان همیشه باج و خراج می‌دادند که رستم در سن هفت سالگی آن قلعه را مفتوح ساخت این قلعه همان مکان است، مع کوچ و کلفت و دواب در آن حصار تخمین جستند. محمدرضاخان سردار چگونگی مقدمات را عرضه داشت درگاه جهان آرا ساخت.

حسبالامر به‌عهده علیقلی‌خان سپهسالار برادر زاده‌اش مقرر شد، که رفته آن مملکت را مسخر نماید. از خدمت اقدس مرخص، وارد فراه، و چند یومی در آن حدود توقف، و لشکری را که در فراه توقف داشت برداشته، عازم سیستان [شد] و در ورود آن نواحی، مملکتی خالی از آدم، و وحوش و طیور متوجه ملاحظه کردند. چون قراولان سپاه به‌اطراف آن بلاد به‌جستجوی درآمدند، چند [نفر] از شعفای ناتوان و مفلان بی‌خان و مان که حالت و رفتار از ایشان ساقط، و در آن نواحی سرگردان و حیران بودند، گرفته، به‌حضور سپهسالار وارد، و آن چند نفر تخمین جستن جماعت زابلستان را در قلعه کوه خواجه مذکور ساختند. حسب‌الامر آن چند نفر را مرخص، که رعایای مسکین و جماعت مسلمین که در اطراف پراکنده گشته، و ملحق به‌متردین سیستانی شده‌اند، به‌مخاطر جمعی تمام به‌محال و مسکن خود آمده، به‌درویشی خود اشتغال ورزند. در مدت دو یوم از اطراف و بلوکات رعایا و شعفای بسیار آمده، در مسکن الشرف خود ساکن گشتند. اما حسب‌الامر سپهسالار چند نفری را به‌استمالت به‌تزد آن جماعت ارسال، که شاید وارد درگاه والاگردند، مبرر نشد. ناچار کلک و سنبک و گمی بسیار ساخته، در میان دریای آب از طرفین بازار حرب التیام گرفت، و به‌ضرب گلوله تفنگ جانگداز در میان جانهای جوانان سوز و گداز ظاهر شد.

میان آب آتش شعله‌ور شد ز طوفان گلوله بحر بر شد
ز بس آتش فشانی شد در آن بر بد بیضای موسی شد مکرر

۱- عکسی از خرابه‌های مهم قلعه کندرك را آقای دکتر منوچهر ستوده در احیاءالملوک چاپ کرده است.

۲- آقای ایرج افشار که از ویرانه‌های کهن سیستان بازدید کرده، کوه خواجه را عیناً به‌همین صورت وصف کرده، و عکس قلعه معروف به‌کوك کهزاد را هم چاپ کرده است. یغما، سال هفتم:

ز آتش دجله خونها روان شد
سر مردان کاری اندر آن آب
به آتش باد چندان شور و شر کرد
نن مردان کاری اندر آن آب
چوماهی در طیش آشفته کردار
چنین هنگامهای در چرخ دولاب
قصه مدت چهل یوم احوال طرفین در میان آن بحریدین منوال گذران بود.
و در آن اوان، حسب انرقم اقدس مقرر شد که عساکر مروی با محمد رضاخان
مراجعت به مقصد نمایند. در ورود هرات، به تحوی که سابق بر این مقدمات محمد رضاخان
در احوالات جماعت اویماق سمت گزارش یافت به وقوع پیوست. که آن نیز از راه
خوف و سطوت نادری روی گردان اوجاق سپهر رواق شهنشاهی گردید، و عساکر مروی
وارد مرو [شدند].

اما چون علیقلی خان سپهسالار چند یومی در آن حدود توقف، و همه روزه چاباران
بندگان اقدس به جهت اخبارات مجدد وارد، و تسخیر زابلستان را در عقده تعویق دید،
طهماسب خان جلایر و کیل الدوله و فرمانفرمای مملکت هندوستان [را که] در آن اوان
در رکاب سعادت اقتران حاضر [بود، مأمور سیستان کرد]. و چون بوی بیوفایی از
رهگذر علیقلی خان به مشام بندگان دارا دربان راه یافته بود، حسب الامر به عهده آن
مقرر شد که با سرعت هر چه تمامتر عازم سیستان، و در ورود آن حدود هرگاه علیقلی خان
خیال خام به خاطر خود قرارداد، و اراده بدسری نماید، سر آن را از گردنفرازی
عاری ساخته، انفاد در گاه معلی، و خود مملکت نیمروز را تسخیر نماید.

نظر به فرمان واجب الانعان صاحبقرانی وارد سیستان، و به ملاقات بندگان والا
مشفرف، اما سپهسالار کثیرالقدر چون بدست سکان قلعه کوه خواجه را محصور، و
همه روزه چاباران که از درگاه جهانگشا وارد می گردیدند، تقریر سوء مزاجی [را
می کردند] که بندگان اقدس [روی] از مردم ایران بر گردانیده، و همه روزه دوست
را از دشمن فرق نکرده، آشنا و بیگانه را به قتل می آورد. و در آن اوان نیز قاسم خان
افشار، و امامقلی خان و محمد علی خان... و جمعی دیگر از اقوام خود را از چشم
معیوب، و اموال آنها را به ضرب چوب و شکنجه از اهل و عیال آنها استرداد، و اموال
برادر خود [را] که در تصرف گماشتگان سپهسالار و میراث موروثی آن است به حیطة
ضبط در آورد. چون علیقلی خان احوال را چنان مشاهده کرد، دانست که هرگاه به نظر
اولیای دوران عدت اقدس برسد، آن نیز سرمایه حیات را به ممت خواهد سپرد. ناچار
با جماعت سیستانی از راه یگانگی درآمده، و اظهار مخالفت ظاهر ساخت. میررستم
و میرکوچک و جمعی دیگر از رؤسا و سرکردگان وارد درگاه والا، و به سخندانت
اشتغال ورزیدند.

چون طهماسب خان و کیل الدوله که تربیت یافته اوجاق سپهر رواق صاحبقرانی،
و نظر یافته حضرت ظل اللهی بود، و در رتبه و شان خود را از اهالی ایران و اقوام

حضرت صاحبقران اضافه نمی‌دانست، و هرگز در مدت عمر، که تجاوز از هفتاد و پنج کرده بود، خیال خیانت و نمک‌پهرامی در خاطر آن خطوط نکرده، از راه استمال و نصایح درآمده، بندگان والا را ترغیب خدمت حضرت صاحبقران می‌داشت. و بندگان والا رقم به مهر مبارک اقدس درآورده، [که] در خصوص قتل سردار قلمی داشته بود بدان نمود. و طهماسب‌خان سردار، از آنجاکه سرمایه حیات آن از دوام دولت صاحبقران گیتی‌ستان است، در محلی که جمیع سرداران و سرکردگان و سرخیلان افشار و خراسان و افغان و اویماق و قزلباش حاضر بودند، رقمی که در خصوص قتل علیقلی‌خان سپهسالار قلمی داشته [بودند] ظاهر ساخت.

همگی سرکردگان فرمایش بندگان اقدس را حمل بر سودا و به‌آزار مالیخویا قرار دادند. چون سردار دانست که جمیع عساکر مذکوره روی گردان اوجاق نادری گشته‌اند، ناچار از راه ملایمت درآمده، و در خلا و عملاً به نصایح دلپذیر به خدمات حضرت صاحبقران عالمگیر ترغیب می‌کرد.

اما بندگان والا سخنان آن را حمل بر غرض و عداوت می‌پنداشت، و اما ظاهر نمی‌ساخت، و هوای سلطنت چنان در دماغ آن خطوط یافته بود که به داروی نصایح دلپذیر و سخنان محبت تقریر علاج پذیر آن نمی‌گشت. و سردار دنیا دیده هرچند سخنان زهر آلود آن را چشیده می‌پنداشت، می‌گفت:

ز خاکدان فنا هیچ آبروی مجوی کزین هوس تو به آتش روی و عمر به باد بندگان والا نصایح آن را کان‌لم‌یکن انگاشته، جماعت سیستانی را در مسکن مألوف اول جای داده، و با ملازم و چریک بسیار عازم فراد گشت، و در ورود آن حدود سکان آن دیار به استقبال سپهسالار کثیرالقدر درآمده، همگی سر در خط فرماندهی آن حضرت نهادند. چند یومی در آن حدود توقف داشت که نوشنجات هزاره‌جات و اویماقات که مشتمل بر اطاعت و اخلاص‌گرایی [او] و یاغیگری به اوجاق سپهر رواق شهنشاهی بود وارد، موکب والا از آن نواحی بر جناح حرکت، و منزل به منزل سرکردگان اویماقات با لشکریان خود فوج فوج و دسته بدسته وارد درگاه والا می‌شدند.

در اواسط شهر ربیع‌الثانی وارد دارالسلطنه هرات، و اویماقات و شاهسون و غیره ولایات هرات وارد رکاب، و عهد و میثاق باهم کرده، اراده مجادله حضرت صاحبقران دوران را به خود قرار داده، با موازی شصت هزار سواره و پیاده عازم ارض فیض نشان گردیدند.

اما چون در ورود هرات طهماسب‌خان و کیل‌الدوله در همان نصایح خود ثابت قدم بود، بندگان والا به مطبخیان خاص قدغن فرمود، که در محل فرصت زهر درکار آن سردار فلک‌اقدار کردند که جان را به جان آفرین سپرد.

شیدم که می‌گفت طهماسب خان بقایی ندارد به کس این جهان به نادر در این گردش نه رواق کشیدم بسی رنج بس طمطراق ز رنج و ز عیشت ندیدم ثبات همان مرحلست این منقش رباط

گذشتند و رفتند چو گرد و غبار
 نه حشمت بجا ماند نه گوهرش
 بجا ماند و باز هم بر کنار
 بیاید شبی و نیابد نشان
 گهی گل گهی خار سوزان شوم
 که باشیم جماد و گاهی نبات
 بیامد شبی صاحب جاه و مال
 نه از صنع صانع نه از کردگار
 به حسرت برقتند همه زین دیار
 که آمد به دنیا گلی بر تجید
 و کیل به دولت همی داشت گوش
 که عقل و خرد رفت از پیش آن
 چون بندگان والا خاطر خود را از رهگذر سردار
 کثیرالاعتدال خاطر جمع ساخت، به خود قرارداد که دولت نادری را ویران و خود را فرمانفرمای ایران سازد.
 بنامت این چرخ پر عشوه کار
 هزاران فسون دارد از روزگار
 یکی را کند صاحب جاه و مال
 یکی را کند در جهان پایمال
 بسی شهرباران و گردنکشان
 همه شاد و خرم و در هم شدند
 تجیدند گلی در جهان شاد کام
 نشیدند صبحی نگریدند شام

که رستم و زهراب و اسفندیار
 نه نادر بجا ماند نه لشکرش
 درینا درینا از این روزگار
 بهار و زمستان و فصل خزان
 که بالجمله با خاک یکسان شوم
 همین است اسباب این کاینات
 ز عقل و خرد داشت فهم و کمال
 رموزی نفهمد کسی از دو کار
 حکیم و رسول و دو اختر شمار
 ز آدم به این دم چو نادر ندید
 چو طهماسب خان صاحب عقل و هوش
 قضا ینبه‌ای کرد در گوش آن
 چون بندگان والا خاطر خود را از رهگذر سردار
 کثیرالاعتدال خاطر جمع ساخت، به خود قرارداد که دولت نادری را ویران و خود را فرمانفرمای ایران سازد.
 بنامت این چرخ پر عشوه کار
 هزاران فسون دارد از روزگار
 یکی را کند صاحب جاه و مال
 یکی را کند در جهان پایمال
 بسی شهرباران و گردنکشان
 همه شاد و خرم و در هم شدند
 تجیدند گلی در جهان شاد کام
 نشیدند صبحی نگریدند شام

القصة، چون علیقلی خان مخالفت خود را آشکارا، و عصیان [و] لشکرکشی را
 گوشزد آشنا و بیگانه [و] ظاهر ساخت، حکام و عمال هر دیار از دست ابواب و
 مسترد بسیار، روی از اوجاق، و دست از دامن نادری تاییده، چون گردباد به دور
 سپهسالار والاتباع سرجمع گشته، هر یک به دامن افشانی باد شراره‌های آتش آن جمع
 بد نهاد در خدمت آن ظاهر ساختند.
 چون نواب علیقلی خان برادر زاده آن حضرت، و دست پرورده آن بلند رفعت
 [بوده]، و هرگز چنین خیالی در کانون سینۀ آن خطور نداشت، چون اعلی و ادنی،
 و صغیر و کبیر، و برنا و پیر ممالک ایران روی بدرگاه آن آورده، و دادخواهی
 می‌کردند، ناچار با اندوه بسیار روی به مخالفت عم بزرگوار خود انعطاف داد.

۲۲۹

[قتل نادر شاه]

قمریان نوحه گر چمن و بلبلان غم اندوز باغ و سمن و پروانگان؟ پرسوز این
 ۱- اساس مطالب این فصل از جهانگشا (ص ۴۲۵ تا ۴۲۹) گرفته شده، البته نکته‌های خاص
 اضافه هم دربر دارد. ۲- نسخه: پروانچیان.

انجمن، از تقاضای چرخ بیدار و از گردش حرارت لیل و نهار و از بی‌مروتی فلک ناپایدار، چنین به رشتهٔ تقدیر و قلم تحریر کشیده می‌آوردند، که حضرت صاحبقران و آن تاج‌بخش ممالک هند و توران و فرمان‌ده مملکت ایران از ایام کشورگشایی و دشمن‌گذاری تا محلی که از سفر خوارزم عطف عنان به‌جانب داغستان کرد، در امر سلطنت و جهانداری یگانه، و در طریق و رسم عدالت و سخاوت و عاجز‌نوازی فرزانه، و گرگ با میش، و مظلوم با ظالم هم‌خانه و آفتاب جهات‌تاب از حسن سلوک آن حیران، و فلک اطلس از عدالت آن سرگردان، و اهالی ایران نیز از صغیر و کبیر و برنا و پیر، و خرد و بزرگ، و تاجیک و ترک، متحدان را فدویانه در راه آن می‌باختند. و مال و جان و احوال خود را تثار شاهراه آن می‌ساختند.

چون وارد مملکت آذربایجان شد، یاد برادر گرامی خود محمد ابراهیم‌خان کرده، و بی‌اعتباری که از اکثر خوانین و سلاطین آذربایجانی در خدمت آن در سفر داغستان به‌وقوع آمده بود، چند نفر خوانین را به‌غضب قیامت لهب شهنشاهی مخاطب ساخته، به قتل آورد. تا محلی که به‌جهت کین‌خواهی برادر خود وارد داغستان، و به تنبیه آن طایفهٔ خذلان عاقبه اشتغال ورزید. و در آن حدود فرزند ارجمند مهین خود رضا قلی میرزا را که ولیعهد و ارشد اولاد بود، دیده‌جهان‌بین آن را از بینایی عاطل ساخت. به‌نحوی که در مجلد دوم نگارش یافت از غم فرزند دل‌بند خود تغییر در مزاج، و خون باصفر، و بلغم باسودا آمیزش یافته، حرکات و سکون از نظم طبیعی افتاد، و از شدت بلغم مادهٔ سودا طغیان نمود.

در خلال آن احوال، از اهالی ایران نیز، که نمک پروردهٔ حقوق این دولت بودند، امورچند و حرکات ناپسند به‌ظهور انجامید، که بیشتر سبب تغییر اعتقاد و تحریف نیت صافی طینت آن گشته، ورق حسن سلوک را برگردانید.

از آن جمله در حینی که رایات جاه و جلال عازم روم گشت، اهالی فارس و بنادر عموماً با تقی‌خان شیرازی، که از برکت تربیت صاحبقرانی از نازلترین پایهٔ میرایی شیراز به رتبهٔ ایالت کل فارس [و عمان] سرافراز گشته بود، [اتفاق کرده] حسب‌الفرمودهٔ آن کلبعلی‌خان کوسه احمدلوی سردار [را] که خالوی شاهزادگان بود به‌قتل آوردند، به‌نحوی که مفصل آن مذکور شد.

و همچنین اهالی شیروان حیدرخان [افشار] حاکم خود را مقتول ساخته، محمد ولد سرخای‌نژگی را به‌شیروان آورده، در آن نواحی بنای افساد گذاشته، سام نام مجهول‌الحال را آورده، مخالفت ورزیدند.

و اعیان استرآباد، به استصواب محمد حسن‌خان ولد فتصلی‌خان قاجار، تراکمه

بیوت و غیره را به آن حدود آورده، بنای افساد گذاشتند. و فتحعلی خان کیانی در زابلستان بنای سرکشی شعار کردند. و محمد رضا خان افشار با جماعت اویماقات همدستان گشته، از راه عناد و یاغیگری درآمدند. و محمد حسین خان و جعفرخان کرد با سایر خوانین در خبوشان قلعه کشیدند.

و شاهقلی خان حاکم مرو سر از اطاعت تابیده، در کوه و بیابان فرار نمود. و علیقلی خان برادر زاده آن حضرت که تربیت یافته آن دولت بود با سیستانیان همدستان گشت. به نحوی که جمیع مقدمات به طی تحریر درآمد، این امور علاوه حال گشته، از طرفین وحشت و دهشت و نفرت زیاده شد. و حضرت گیتیستان برخی از آن طایفه را گرفته مضروب و جمعی را متکوبه، و آتش غضب قیامت [لهب] پادشاهی به جوش آمد. کار به جایی رسید که در دهم محرم سنه ۱۱۶۵ که رایات جاه و جلال از نواحی عراق مراجعت به صوب خراسان می نمودند، در هر منزلی از منازل از روؤس روسا و فقیر و فقرا و غنی و مالدار و مسکین و بینوا و گناه دار و بیگناه، از کله و اجساد ایشان کله مناره می ساخت. و هیچ ولایتی و مملکتی و قریه و مزرعه ای نبود، که کسان آن دیار گرفتار سخط و غضب قیامت لهب امیر صاحبقران نبودند.

چنان آتش فروزی کرد به عالم که عالم رفت و شد دنیای ماتم در آن ماتسرای بی سرانجام شدند اهل جهان [هم] صحبت شام جمیع اهل ایران در حقارت همه مستوجب قهر الهی ز بار مصیبت افتاده در تاب شیرین یکی فرزند خود را خوار می کرد از آن سوز جنان نایاب گردید زرو سیم آفتاب و نقره اش ماه جهان با گریه و درد ملامت نه حکم نادر گیتی ستان بود چون فرمان قیامت لهب شهنشاهی انتشار یافت، خوانین کردستان که از ابتدای خروج تا حال در خدمتگزاری و جان نثاری مضایقه نکرده، فدویانه خدمت می کردند، چون هزار و چهارصد الف به نواحی خبوشان حواله شده، و محصلان تعیین شد، که باز یافت نمایند، و محصلان در آن حدود مطالبه وجه از حاضرین و غایبین که در رکاب شهنشاهی می بودند مطالبه کرده و اطفال آنها را زجر می کردند، خوانین کردستان که در رکاب اقدس خدمت می کردند همگی فرار، وارد خبوشان، و محمد جعفر سلطان زعفرانلو و ابراهیم خان کیوانلو و محمد رضاخان بادلو، و جمعی دیگر از خوانین و اعزّه واعیان آن ولایت، با ریش سفیدان چمشگرتک متفق اللفظ گشته، بیکدفعه روی از اوجاق نادری تابیده، بعضی به کوه آلا داغ پناه بردند، و سپاهی در قلعه خبوشان تحصن جسته، و به قلعه داری قیام نمودند.

چون رایات جاه و جلال وارد ارض فیض مآل گردید، در آن حدود چند یومی توقف، و عمال هرولایت از قبیل هرات و مرو و ماروجاق و نسا و درون و ابیورد و کلات و سرخس و نساپور و سبزوار، که به جهت محاسبه وارد درگاه جهان آرا گشتند، همگی متهم به خیانت گشته، به قتل رسیدند. وحشت و دهشت جماعت اکراد و عساکر رکاب اضافه بر اول شده، همه روزه از اردوی جهانگشا جمعی تنگ حوصلگان فرار می‌کردند. و در آن اوان فتحعلی‌خان برادر سببی آن حضرت، که مأمور به تنبیه اوبیاقات بوده، و حسب‌الرقم به جهت توهم یاغیگری غازیان مروی، پنهنجی که قبل از این رقم زد کلك بیان گردید، مراجعت به ارض اقدس، و موازی یکهزار و پانصد نفر از عساکر مروی نیز در آن اوان مأمور خدمت فتحعلی‌خان می‌بودند، که چند نفری فرار کرده به شاهقلی‌خان ملحق شده [بودند].

در حین ورود، سرکردگان و یوزباشیان مروی را به حضور احضار فرموده، بدگرش شهنشاهی سرافرازی یافتند. بیرامعلی‌بیگ مین‌باشی، که سرکرده کل غازیان مروی بود، در آن محل که حضرت ظل‌اللهی در مقام بازخواست غازیان مروی بوده، آن مرد مردانه اندیشه از جان خود نکرده، در مقام خوشامد [به] التماس شهنشاه دوران توسل جسته، عرض آن به هدف اجابت مقرون گشته، به قدر پنج هزار تومان انعام نیز در وجه غازیان مروی شفقت فرموده، و مقرر شد که در سفر خوبشان در رکاب نصرت‌انتساب حاضر باشند.

و موکب جهانگشا چند یومی در ارض اقدس توقف، چون یاغیگری جماعت اکراد به تواتر رسید، حضرت جهانگشا از مشهد مقدس عنان عزیمت [جنبانیده]، با شاهزادگان عظام و خدمه کرام و لشکر عدو انتقام، عازم تنبیه معاندین خوبشان گردید.

اما قبل از ورود به ارض جنت مثال، شاهزاده نامدار نبیره کامگار خود شاهرخ میرزا را با خزاین بسیار و اسباب یشمار از رکاب نصرت انتساب مرخص، و مأمور کلات ساخت.

چون موکب جهانگشا عازم تنبیه معاندین خوبشان گردید، و از اطراف ممالک محروسه بوی نفاق و وزیدن نسیم فراق انتشار یافت، و فلك غدار و گردش لیل و نهار بوی بیوفایی بمساکنان زمین و سما رسانید، و اقیان حضور و عقلائی دستور جرات عرض آن مطلب را نکرده، از ستیزه‌جویی قضا سر به‌گریبان سپرده، توهم‌ناک چون بوته خاشاک خود را در چهار موجه سیلاب می‌انگاشتند.

از آنجا که امداد غیبی همیشه شامل حال حضرت ظل‌اللهی بود، و مافی‌الضمیر دوست و بیگانه را درک می‌فرمود، در آن اوان دانست که فلك شمیم‌باز به فتنه‌های بی‌اندازه و آیین تازه پرداخته، و به محبوب و مرغوب دیگری ساخته، و جهانگشای کشورگیر نوی یافته، که بدان همدوش و در نهانخانه مرام هم‌آغوش گردد، در منزل سوم شبی به میرآخوران اصطبل مقرر داشت که چند رأس اسب مکمل

در دور سرابرده حاضر داشتند، و اراده داشت که در آن شب با حرم محترم و شاهزادگان مکرم عازم کلات گردد، که حسنعلی بیگ معیریاشی که دولتخواه و ندیم خاص درگاه بود آگاهی یافته، به عرض همایون رسانید: پادشاهان ربیع مسکون عالم چون این مقدمه را مسموع نمایند، تا انقراض تمام در بنی آدم طعن زد دوست و بیگانه می‌گردی. و که را یارای آن است که نظر مخالفت به کرباس گردون اساس تواند انداخت؟ و هرگاه بهرام فلک یا افواج ملک از طارم چهارم به سمت [سرابرده] جاء و جلال عود نمایند، کشیکچیان بهرام صولت و دلیران مریخ صلابت به ضرب ناوک دلدوز و تنگک جگرسوز خرمن عمر آنها را به باد فنا خواهند داد. و اگر شهباز پرنده و نره شیران درنده بدین جانب گذر نمایند، از هیبت و سطوت شهنشاهی چون بوته خس و خاشاک با خاک یکسان می‌گردند.

چندان از این مقوله سخنان تقریر نمود، که شهنشاه جهان به دستگیری قضا رفتن خود را موقوف، و فرمود که: آنچه تو گفتی، همگی را در سفتی. اما من از کردار خود منقل، و در نزد اهل ایران خجل [ام] و کار از دست رفته، و لشکر و حشم چون کشتی برهم شکسته، و بوی «هذافراق...» گویا از زمین و آسمان، و از پیرو جوان به من می‌رسد.

اما چون رگ غیرت نادری به تلاطم درآمد، در سرزدن آفتاب پر انقلاب چند نفری از سرکردگان عظام و امرای کرام را مقتول، و از آنجا حرکت کرده، به تاریخ یوم شنبه دهم شهر جمادی الثانی وارد منزل فتح آباد دوفرسخی خوبشان گردید. اما چون عساکر رکاب، که از جمله فدویان درگاه جهان انتساب بودند، خصوص طایفه همیشه کشیک، که همیشه اوقات سرو جان خود را هدف آستان مروت بنیان ساخته، فدویانه از اخلاص گزاری و جانسپاری مضایقه نمی‌کردند، از کج رویهای فلک غدار [دست از هواداری او برداشتند]، و آن گروه بی اعتبار پاس حقوق چندین ساله را که ریزه خور خوان آن دولت ابد پیوند بودند، و بسیار تشنگان خود را سیراب، و برهنگان خود را کامیاب، و صاحب زور و کامروای گشته، از ادنی ترین پایه به مرتبه اعلی و حکومت رسیده بودند، خصوص محمدخان نام قاجار^۲ که از ملازمت تائین گری به مرتبه کشیکچی باشیگری^۳ شهنشاه گیتیستان [رسیده]، و فرمانرهای درگاه حضرت صاحبقران گردیده، با موسی بیگ سرکرده شاهسون^۴ همدستان گشته،

۴- این مطلب را پیر یازن طیب نادر هم ذکر کرده.

۵- نسخه: معیارباشی

۶- این خبر در منبع دیگری نیامده.

۷- نسخه: قاجار افشار.

۸- مؤلف نام دو تن را به هم آمیخته است: محمدقلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی از طراحان اصلی توطئه بوده، و محمدبیگ قاجار ایروانی یکی از چهارتنی است که داخل چادر شده، نادر را کشتند.

۹- موسی بیگ ایرلوی افشار طارمی، یکی از چهارتن قاتلان (جهانگشا: ۴۲۶).

چنان قرار دادند که چون پاس سرایردهٔ آسمان‌نما بدان تعلق داشت، در نیشب داخل گشته، و منظر الهی را شاید از میان بردارند.

و از منزل چناران الی فتح‌آباد هر شب شورش و غوغایی در میان اردو از ایشان ظاهر می‌گشت، و دارای دوران و خدیو جهان از شدت و قوت بازوی قضا استفسار آن معنی را هر گاه می‌کرد واقفان حضور به‌عرض می‌رسانیدند که شب طلایداران علامات لشکر بیگانه را دیده‌[اند]، آنهمه غوغا در آن سمت است، و پادشاه هفت کشور محو قضا و قدر گشته، با وجود آنهمه شرارت جماعت بد اندیش با آنهمه ذهن و فراست نفهمید.

که این چرخ ... پر پیچ و تاب نموده بسی خانه‌ها را خراب
 بسا نو جوانان شیرین کلام بسا شهریاران عالی مقام
 بسا نامداران فیروز جنگ بسا گلمداران ناموس و ننگ
 بسا شیر مردان رستم شعار بسا تاجداران والا تبار
 بسی نامدار و بسی نامور نچیدند گلی ۱۰

[در شب یکشنبه یازدهم] شهر جمادی‌الثانیه سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح‌آباد دو فرسخی خوشان محمدقلی‌خان قاجار ایروانی و موسی‌بیگ افتار و جمعی از همیشه کشیکان افشار، که پاسبان سرایردهٔ دولت بودند، نیشب داخل سرایرده گشته، پادشاه را مقتول، و سری را که از بزرگی در عرصهٔ جهان نمی‌گنجید، در میدان [اردو] گوی لمب طفلان ساختند.

صبحگاهان که این خبر انتشار یافت، اردوی همایون برهم خورده، طایفهٔ افغان و اوزبک به‌اتفاق خوانین ابدالی، که هواخواه دولت نادری بودند، پاس نمک آن اوجاق را مرعی داشته، به‌افشاریه و افواج اردو آغاز ستیز کردند. احمد خان سعی و تلاش را بیهوده یافته، افغانیه و اوزبک را برگرفته، از راه هرات روانهٔ قندهار شد. افشاریه حقیقت حال را به‌علیقلی‌خان که در هرات بود عرض نموده، علیقلی‌خان یکران مراد را در زیر ران دیده، مسارعت ورزیده، وارد مشهد مقدس شد. و مهربان‌خان غلام خود را یا طایفهٔ بختیاری و جمعی دیگر برای دستگیر کردن شاهزادگان بر سر کلات فرستاده، مستحفظین را غافل ساخته، قدم در شرفات مقصود گذاشته، از سمت دربند داخل کلات شده، تصرف [می‌کنند]. و شاهزاده نصرالله میرزا به‌اتفاق شاهرخ میرزا هریک براسی سوار، به‌جانب ترکستان فرار می‌نمایند. و دوست محمدخان چهچهگی که قوشچی نصرالله میرزا بود، با جمعی به‌تاقب ایشان پرداخته، به‌حوض‌خان ۱۱ من محال مرو شاهجان به‌شاهزاده رسیده، در مقام پرخاش درآمده،

۱۰- اینجا پایان آخرین برگ موجود اصل نسخهٔ خطی است، و بقیهٔ اوراق نسخهٔ اصلی ازین رفته است. مطالب بعدی را کاتبی به‌خطی ناپخته و مبتدیانه (به‌قصد کامل وانمود کردن نسخه) از جاهای دیگر تهیه و به آخر کتاب الحاق کرده. شروع مطالب الحاقی خلاصه‌ایست از جهانگشا. ۱۱- جهانگشا: در موضع حوض‌سنگه.

شاهزاده [را] به يك شربت از اسب افکنده، شربت شهادت چشاندید ۱۲. باز جمعی از طایفه عرب دچار گشته، طریق بیوفایی پیش گرفته، او را بی‌تیل مرام برگردانیدند. و شاهزادگانی که در کلات بودند، تمامی را در مشهد تره علیقلی بردند، بعد از آنکه تمامی اولاد [پادشاه] مغفور را در دام روزگار غدار به کام [خود] دیدند، دیدند مروت فرو بسته، نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با جمعی از اولاد در ارض اقدس، شاهزاده رضاقلی میرزا را با جمعی در کلات به تیغ ستم از پای در آورده، بر آن بیگناهایی که نهال نورسته چمن سلطنت بودند، رحم و وفا روا نداشت.

و شاهزاده شاهرخ میرزا [را] که در آن اوان چهارده ساله [بود]، در ارك مشهد مقدس [چون لعل] در کان و لؤلؤ در عمان مخفی و پنهان ساخته، خبر قتل او را منتشر ساخت. منظور نظرش آنکه [اگر] در پادشاهی اقتدار یابد شاهزاده را بر طرف، و اگر اهل ایران سلطنت او را اعتبار نکرده طالب اولاد [خاقان] مغفور باشند، شاهزاده را جانشین سر بر عز و شرف سازد.

اولاد و احفاد خاقان مغفور ۱۳ که از غم به تیغ جفای [ابن] عم شهید، [و شربت] شهادت چشیده‌اند، بدین موجب است:

اولاد خاقان مغفور: از ذکور پنج نفر، پسرزاده سیزده [نفر]

شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ۲۹ ساله

شاهزاده نصرالله میرزا ۲۳ ساله

شاهزاده امامقلی میرزا ۱۸ ساله

شاهزاده چنگیزخان ۳ ساله

شاهزاده محمدالله‌خان ۷ ماهه

اولاد رضاقلی میرزا ۶ نفر بودند:

شاهرخ میرزا چهارده ساله

فتحعلی میرزا دوازده ساله

واحدقلی میرزا یازده ساله

همایون‌خان ۶ ساله

بیستون‌خان سه ساله

محمودخان سه ساله

اولاد نصرالله میرزا ۷ نفر بودند:

یولدوزخان ۷ ساله

مصطفی سلطان ۴ ساله

سهراب سلطان ۴ ساله

۱۲- در تلخیص مطالب جهانگنا خطاهایی روی داده، مثلا اینجا صحیح این است که نصرالله میرزا تمقیب کنندۀ خود را از اسب به زیر انداخت.

۱۳- این بند مربوط به فرزندان نادر را جهانگنا ندارد.

۴ ساله	تیمورخان
۲ ساله	مرتضی قلی خان
۲ ساله	اوغورلوخان
۲ ماهه	اسدالله

علی قی خان بعد از اتمام کار شاهزادگان، در بیست و هفتم آن ماه که جمادی الثانیه بوده باشد، در ارض اقدس جلوس کرده، خود را علی شاه نامیده، سکه و خطبه را به نام خود کرد.

و در آن هنگام [پانزده] کروز نقد که هر کروری پانصد هزار تومان بوده باشد، سوای جواهرخانه و باقی تحف و نفایس که در وهم و خیال نمی گنجد، در خزاین کلات موجود بود. علی شاه تمامی آنها را از کلات حمل و نقل مشهد نموده، دست به تدبیر و اسراف گشوده، نقره خام را به بهای شلغم پخته، و گوهر شاهوار را به جای سنگ و سفال، بی موقع به وضع و شریف به خرج داد.

و حسنعلی بیگ^{۳۱} معیرالممالک را با سهراب بیگ غلام، نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت، و خود به عیش و عشرت پرداخت. و ابراهیم خان برادر خود را سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده، به آنجا فرستاد.

اما تمامی ایلات که از عراق و روم و فارس، خاقان مغفور کوچانیده به محالات خراسان آورده، سکنی داده بود، فرصت یافته کوچید، روانه عراق و آذربایجان و اوطان خود شدند.

چون در آن اوان امیر اصلان خان قرقلوی افشار از جانب پادشاه به سرداری آذربایجان مأمور بود، و بنابر بعضی بواغث از علی شاه متوهم می بود، ابراهیم خان از باب ملاطفت درآمده، او را نیز با خود یکجهت ساخت. یکباره به همدستی او پرده از روی کار برداشته با علی شاه [کار را] یکرو کرده، جمعی را با افاغنه و اوزبک که در اصفهان می بودند، بر سر کرمانشاهان فرستاد.

امیرخان میس مست ولد یار بیگ خان توپچی باشی [که] در آن اوقات به ایالت کرمانشاهان مأمور بود، با قشون ابراهیم خان جنگ کرده، مغلوب و دستگیر شد. لشکرانش تمام شهر را [باتجار و زواری که آنجا بودند] غارت کرده، به آن نواحی استیلا یافتند.

پس ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان نمود. علی شاه از این معنی اندیشید که از مازندران به عزم تنبیه برادر حرکت کرده، ابراهیم خان هم امیر اصلان خاق را از آذربایجان طلب کرده، سپاه را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخت، و مابین زنگان

۱۴- میرالممالک از آغاز کار نادر لقب دغانه داشت، و در میان رجال عصر او نفر اول بود. و آخرین سفیر عثمانی او را وزیر و صدراعظم نادر پنداشته است. اینکه در جهانگشا و اینجا او را با عنوان «بیگ» خفیف کرده اند، یک نوع اظهار نفرت از تردیکی او به دشمنان و براندازندگان ولی نعمت سابقش نادر است. او مقرب شش پادشاه بود از سلطان حسین و نادر تا علی شاه و بعدها

و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شد. فوجی از لشکریان علی‌شاه، سالک راه نفاق، در همان جنگگاه از علی‌شاه [جدا شده، به ابراهیم‌خان ملحق گردیدند. در بقیه] ترلزژ را یافته، سر رشته پایداری از دست دادند، و هر یک سر خود گرفته هزیمت نمودند. علی‌شاه با دوسه نفر گریخته، بجانب طهران شتافت. و ابراهیم‌خان کسی فرستاده، علی‌شاه را با برادران در طهران گرفته، علی‌شاه را کور ساخت.

امیراصلان‌خان بعد از انجام کار علی‌شاه، با جمعیت خود روانه تبریز، و ابراهیم‌خان روانه همدان شد. چون امیراصلان‌خان را در آن سمت اقتدار بهم رسیده بود، ابراهیم‌خان به فکر دفع او افتاده، از همدان حرکت کرده، بر سر امیراصلان‌خان رفته، شکست داده و امیراصلان‌خان را گرفته، با برادرش [ساروخان] به قتل رسانید.

بعد از این، کار او بالا گرفته، عدت لشکرش به صدویست هزار کس می‌رسید. و خود را سلطان ابراهیم نامیده حسین‌خان ۱۵ برادرش را صاحب اختیار خراسان کرده، به اتفاق علیقلی‌خان ۱۶ قدیمی خود و محمد رضاخان قراچورلو به خراسان فرستاده، شهرت داد که: پادشاهی متعلق به حضرت شاهرخ [است، و او را غیر از اطاعت آن حضرت] منظور نظر نمی‌باشد. شاهزاده روانه عراق گردند، و اورنگ سلطنت را به جلوس همایون زینت بخشند. منظورش اینکه در لباس تلبیس خزاین مذهب را نقل عراق، و قلوب اهل خراسان را به جای خود مایل ساخته، در یتیم صدف جهاننداری را به دست آورد ۱۶.

خوانین اکراد و رؤسا و عموم [اهالی] جواب دادند که: نهضت آن شاهزاده به جانب عراق لزومی ندارد، و در خراسان جلوس واقع نخواهد شد. او نیز اگر بر عقیده خود صادق باشد، طریق موافقت سپرد. پس شاهزاده چون عاقبت کار را به دیده پیش‌بینی دیده بود، از قبول امر سلطنت تحاشی کرده، در مقام ابا و امتناع درآمد. خوانین در روضه رضویه جمعیت نموده، عهد و پیمان را به قسم مؤکد نموده، دست بیعت و الحاح بردامن او آویخته، شاهزاده ناچار سر به سلطنت فرود آورد.

به تاریخ یوم چهارشنبه دوم شهر صفر تحریر آ فی سنه ۱۲۱۶

پایان عالم آرای نادری

۱۵- نسخه: امیرخان.

۱۶- نسخه: علیقلی‌خان.

۱۶- این چند کلمه اضافه است و نامفهوم؛ و ز گمینة عدم جاوید.

لغات و ترکیبات *

۶۵۷-۶۵۹، ۶۶۳-۶۶۴، ۱۴۶۶، ۱۷۷۵	آب باز ۲۶۵، ۲۶۶، ۱۶۸۵، ۶۹۶
۸۳۵، ۸۳۶، ۹۴۲، ۱۰۹۴، ۱۱۰۵	۸۵۶
۱۱۰۵، ۱۱۱۵، ۱۱۹۵، صاحب	آب در گردش دیدن و به‌دویدن در آمدن
آزار (= بیمار) ۶۹	۱۹۱
آشورمه (= یراق) ۲۸۸، ۹۱	آبدست ۷۵
آلوجه جهل و شش	آبگینه حلیی ۹۲۴
آمله ۱۵۸۵	آشازان فرنگ ۱۶۴، آشازان و
آویز و ستیز ۸۹۵	موشک سازان ۷۸
آینه جهان‌نما ۱۵۸۲	آشمازی: سی و شش، ۱۶۵، آشمازی به
آینه حلیی (آینه بلوری که از ونیز	طور خطا (= چین) و فرنگ ۱۱۴۸
از راه حلب می‌آمده) ۱۳۹،	آشخانه ۷۲۲
۱۵۷۷	آشکده فرنگ و بلغار ۲۹۲
اغاغه (کلفی و کاکلی که از پرمغان	آذوقه‌وار ۱۱۳۷
سازند و بر سر زنند) ۷۹۱	آذین بستن ۴۷۸
اتوکش ۶۶۵	آرخاق (ترکی) ۶۶
احداث (= عسس) ۷۹، ۴۷۵، ۷۵۱	آرزوگشان ۲۷۹
۷۵۲	آزار (= بیماری) ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۶۴۵

* دو این فهرست فقط واژه‌ها و ترکیب‌هایی آمده که به‌سبب داشتن رنگ محلی یا باگذشت زمان امروز دیگر متروک است. یا لغات مربوط به زندگی روزانه مردم و تعبیرات عامیانه محاوره‌ای که در محتوای ادبی کمتر راه داشته است. از آوردن لغات و ترکیبات غربی که از راه تکلف و عبارت‌پردازی یا جزه عبارت عربی به‌کار رفته و نیز لغت‌های ترکی که شمن نقل قول به آن زبان آمده، خودداری شده است.

- افسوس کشیدن ۵۲۸
افشان دادن ۱۵۷۸
افشان گرفته (کاغذ...) ۱۵۸۱، افشان کرده ۱۵۸۱
افیون خوار ۹۴۹
اقمته خطا و ختن (=منسوجات چین) ۱۱۶۵
الجه، آلجه (نوعی لباس) ۱۱۴۵
الندنگ ۳۹
الکا (=منطقه) ۴۵-۱۱۴۲، ۲۵۵، ۴۳۵
الکاف ۶۴۴، ۹۱۲، ۹۳۶
الننگ (=قوروق) ۲۹۷، ۷۷۶، ۸۳۵، ۱۵۵۷
الله یادکردن (=غارت) بیست و یک، ۱۵۴۵، ۸۱۵
الونک، آلونک (پارچه...) ۱۵۷۵
انگور صاحبی ۱۵۷۵
انگیزدانان (...مركبیرا) ۱۹۵، ۱۵۲۹
ایشان (=حضرت) ۹۹۵ - ۹۹۵
بابایان مشهد (ظاهرآ باباشملها) ۶۵۵، ۷۷۱
بادله (نوعی پارچه زری که در دوره صفویه از هند به ایران می آمد) ۹۵، ۳۷۷، ۴۴۸
۶۲۴، ۷۹۹، بادله اصفهانی ۱۱۴۸
بادلیج (نوعی توب) ۱۷۴، ۸۵، ۸۶، ۱۳۸، ۲۱۵، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۵۱
۳۱۵، ۳۸۵، ۵۴۵، ۵۶۳، ۵۹۳
۵۹۴، ۶۵۵، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۹۱
۹۵۴، ۱۵۱۲، ۱۵۵۸، ۱۵۶۹
۱۱۴۳، ۱۵۷۲
بارخانه ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸
باروت ۹۱۱
بازیافت (=وصول، دریافت) ۱۱۲۵
- اختلاط (=معاشرت و گفتگو) ۶۶۱
اختلاط کنان ۱۱۳۲
اخلاص گزار ۱۱۴۱، اخلاص گزاری ۱۱۹۵
ادیب مصری ۹۵
اردوبازار ۸۱۵
اردوبازاری (=کسبه همراه اردو) ۲۵۸، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۲۴
اروانه (شتر ماده) ۴۳۳، ۱۱۳۷
اروس (=روس) ۴۶۵
اروغ (مغولی) = تبار ۹۸۱، ۱۵۲۷، ۱۱۳۹، ۱۱۵۵، ۱۵۹۸
ازاره ۸۲۷
ازناوران (گرچی) = دلاوران ۴۱۱
استار (صیر) ۱۱۶۸
استربردعی ۶۹۸، ۷۳۹، ۸۷۵، ۹۲۱
اسلحه شوری (سلحشوری) ۳۷۴، اسلحه شوردانن ۳۸۶
اشرفی (سکه طلا) ۱۵، ۲۸، ۶۶۴، ۷۶۵، ۷۶۲، ۹۲۱، ۹۲۵، اشرفی بوتنه دار ۱۵۵۱، اشرفی شاه جهان آبادی ۶۶۸، اشرفی دو مثقال و نیمی سکه شاه جهان ۵۵۵، اشرفی مهر شاه جهان آبادی ۷۳۹
اصفهانی (مقام موسیقی) ۱۱۶۷
اطلس فرنگی ۳۷۵
اعزه واعیان (صحترمین شهر) ۳۸، ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۷۷، ۸۱، ۹۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۵۹، ۲۵۹، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۶۶، ۴۱۲، ۴۷۸، ۴۸۹، ۴۸۹، ۵۲۶، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۷۴، ۵۷۹، ۶۴۱، ۶۶۱، ۷۴۶، ۷۶۱، ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۱۸، ۹۳۸، ۹۴۷، ۹۷۹، ۱۰۵۸۶، ۱۱۹۳

بر طرف کردن ۷۶۸، ۷۷۴، ۵۳۳
 (= کشتن) ۱۱۲۲
 برقی (= برق زین، درختیندن) ۹۷،
 ۴۸۵، ۱۴۲
 برگاشتن (روی را) ۳۳۵، ۴۶
 بسقو (= کمین) ۳۵۵، ۱۹۴، ۱۵۴
 بسقو افکندن ۶۷۴، ۵۱۸
 بسقو انداختن (= کمین کردن) ۱۴۲
 ۳۹۲، ۱۵۶۸، ۶۷۴، ۵۵۲
 بسقوگاه (= کمینگاه) ۱۹۶، ۱۴۲، ۱۱۵
 ۳۹۲، ۴۱۸، ۵۵۳، ۵۴۵
 بگرس (نوعی پارچه) ۳۷۷، ۴۴۸
 ۷۸۵، ۵۲۲، ۴۶۹
 بلبان (نوعی ساز) ۱۶۵، ۱۶۳
 بند (= سد آب) ۴۳۵-۴۳۳، رک بند
 مبارکه مرو
 بندوازق (بندوازق؟) ۴۳۲
 بنگاب ۷۱۵، هندویان بنگاب خوار ۷۴۳
 بنگیانه (سخنان...) ۶۵۹
 بیات (نوایی از موسیقی) ۶۲۴
 بیان واقع (= عین حقیقت) ۳۵۴، ۲۳۸
 ۷۶۳، ۷۱۱، ۶۸۵، ۶۳۷، ۴۵۳
 ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۷۱، ۱۱۵۷
 بی اندامی (= بی ترتیبی) ۳۴۴، ۹۱
 ۷۴۶، ۷۵۵، ۶۴۷، ۵۱۲، ۴۸۵
 ۱۵۳۳، ۱۵۳۱، ۱۵۱۵
 بی باش (اوباش...) ۱۵۵، ۳۷۶، ۸۹۳
 ۱۱۲۳، ۱۱۵۵، ۱۵۴۹، ۱۵۳۸
 ۱۱۲۵
 بی برگی (= نداری) ۲۴۱، ۴۵۱
 بی بود (وجود...) ۳۵
 بی تا (= بی نظیر) ۱۵۸۷، ۵۵۷
 بیدماغ (= دلتنگ) ۸۵۵، ۶۳۳
 بیدماغی (= افسردگی، دلتنگی) ۲۸
 ۳۸، ۱۵۵۲

۲۴۷، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۶۲، ۲۲۴
 ۳۶۳، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۷، ۵۲۳
 ۵۲۲، ۶۵۵، ۶۶۴، ۷۱۳، ۸۷۵
 ۸۹۵، ۹۱۳، ۹۳۷، ۹۴۵، ۹۶۵
 ۹۷۲، ۱۰۳۲، ۱۰۸۴، ۱۰۸۶
 ۱۰۹۳، ۱۱۱۵، ۱۱۵۵، ۱۱۲۹
 ۱۱۳۵، ۱۱۶۵، ۱۱۷۴، ۱۱۸۲
 ۱۱۸۴
 بالنت (= بول طلا) ۱۱۶۲، ۱۱۵۵
 بالین گیر (= بستری) ۱۱۴۲
 بددلی (= بزدلی) ۳۷۴، ۴۱۳
 بدسری ۱۱۴۲
 بدشکوه ۴۲۷، ۴۳۷، ۵۳۴، ۵۶۹، ۵۷۵
 ۵۸۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۳، ۶۸۵
 ۷۴۸، ۷۱۸
 بدن (= دیوار قلعه) ۷۳۵
 بدوسوار (= چابکسوار) ۱۹۵، ۴۹۲
 ۳۵۵، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۸۶
 ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۳۴، ۶۳۴
 ۶۹۲، ۷۱۸، ۷۸۵، ۷۹۱، ۸۵۴
 ۸۵۴، ۸۲۸، ۹۵۸، ۱۰۲۵، ۱۰۴۲
 ۱۰۶۹، ۱۱۲۳، ۱۱۳۴، ۱۱۵۳
 ۱۱۶۹
 بدون (= بجز، غیر از) ۲۷۵، ۴۵۴
 ۴۶۴، ۵۵۱، ۶۷۵
 بردی خطابی ۱۱۶۵، ۱۵۷۳
 برسات ۱۵۵۷
 برسر [کسانی] قسمت کردن (= میان
 آنها تقسیم کردن، و ظاهراً بطور
 مساوی) ۸۷، ۱۱۲، ۱۳۳، ۴۵۵
 ۴۴۵، ۴۶۵، ۶۸۸، ۶۹۳، ۸۲۹
 ۸۴۵، ۹۱۵، ۹۶۳، ۱۰۲۳، ۱۰۳۸
 ۱۰۴۵، ۱۰۶۶، ۱۱۱۵
 برسر دست آمدن شب ۵۳۳
 بر طرف شدن (= تلف شدن) ۴۳۷، ۴۹۴

۸۸۹

پیش‌جنگی ۱۹۵۸، ۱۱۵۳

پیشخانه ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۸۵، ۱۱۴۲

پیش‌سلام بودن ۶

پیشنهاد خاطر کردن ۳۲، ۴۵، ۴۱۵

۴۴۵، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۲، ۶۵۲

۶۵۳، ۶۳۳، ۶۶۳، ۸۱۷، ۸۴۲

۸۶۲، ۹۴۲

پیشنهاد همت کردن ۳۳۶، ۸۴۲

تازه زور (= تازه نفس) ۳۹۱، ۳۹۵

۶۱۹، ۶۲۵، ۷۲۴، ۱۰۶۶، ۱۱۵۴

۱۱۵۱

تاغ ۶۱۴

تاوسواری و معلق بازی ۷۷۲

تپانچه ۳۶۵

تجاران (= تاجران) ۴۱۱، ۶۲۸، ۶۴۸

۱۵۴۳، ۷۴۲

تجیر سرآبرده ۱۸۱

تخت (= تخت‌امر) ۵۶۳، ۶۵۵، ۶۶۳

۶۷۴، ۶۹۵، ۷۵۳، ۸۴۵

تخت طاوس ۷۳۹، ۷۸۱، ۷۸۲

تخت مرصع عباسی ۲۳۴

تخت نادری ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۷۸۲

۷۹۵، ۸۵۳، ۸۶۹

تخت‌بیل (بیل چوبی جلو دروازه شهر

و روی خندق) ۸۳، ۱۵۶، ۱۸۷

تخته رمل ۱۲

ترازه (= تراز) ۳۸۵

تفسنده ۱۵۱۱

تفسیده ۲۷۵

تقلیدگران (= بازیگران) ۷۸۲

تق و توق ۵۱

تکانیدن خیمه (= برپا کردن) ۷۴۵

۷۸۵، ۷۸۱

ایندق (= بیرق، علم) ۷۴۲، ۹۵۴

پای انداز (هنگام استقبال بزرگی‌بده‌پای

او تثار کردن یا زیر پایش

گستردن) ۹۵، ۱۱۹، ۱۴۵، ۲۵۲،

۱۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۷۶۵، ۱۱۴۸

پا انداز انداختن ۶۴۱، پای انداز

گسترتن ۳۵۵، ۳۷۵، ۴۷۷، ۷۶۱

پای انداز تثار کردن ۶۱۲

پاداری (= پایداری) ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۱۵

۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸

۲۷۴، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۵۳

۳۵۷، ۳۷۶، ۴۱۴، ۵۱۹، ۵۸۱

۶۲۸، ۶۳۷، ۶۴۵، ۷۲۳، ۷۲۹

۸۵۳، ۸۳۸، ۸۶۵، ۸۶۹، ۹۵۸

۹۴۹، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸، ۱۱۴۲

پارچه فرنگ ۱۱۶۴

پالکی ۷۳

پای‌قیاق ۶۹۸

پایمزد ۷۱۳

پارگال (... علم) ۶۴۲

پرواز (چوبهای باریک کوتاه که در

سقف خانه به کار می‌بردند) ۶۱۴

پره بیابان ۲۹۳، ۴۵۵

پف کردن ۷۵۸

پنجال ۲۴۵

پهلوی تهی کردن (از جنگ) ۶۱، ۳۵۸

۳۳۹، ۴۹۴

پیخواران (کارگران سد مرو) ۴۳۲

۶۱۲

پیرانه سال ۶۹۶، پیرانه سالی ۹۱۹

پیشانه (= پیشانی) ۲۳۷

پیش امامان ۸۷۳

پیشتازی ۱۵۵۵، پیشتاز ۵۶۲، ۱۱۵۵

پیشتازان ۱۴

پیش جنگ ۱۷۷، ۲۹۷، ۳۹۳، ۵۹۵

جريد انداختن ۷۵۹
 جزاير (نوعى تفنگ بزرگ پايدار)
 ۱۴۳۷، ۲۸۸، ۱۶۹، ۱۵۳، ۷۵
 ۱۱۵۴
 جعدہ (=جاده) ۱۱۶۵
 جقه، جيقه ۴۹، ۶۳، ۲۳۲، ۷۶۷، ۸۱۷،
 ۸۶۶، ۸۷۵، ۱۱۲۵، ۱۱۶۹
 شاهزادگان به گوشهٔ چپ کلاه
 می‌زدند ۶۴۳
 جلاجل زنان ۸۹۶
 جلیند (= انبان چرمی)، جلیندی ۷۱۳
 جلدو (= جایزه) ۳۴۵، ۳۳۱
 جلگا، جولگا (=جلگه) ۶۵، ۷۵، ۷۱
 ۱۴۸، ۴۱۵، ۴۲۹، ۱۵۴۷
 جلوریز (قید، به سرعت تاختن) ۲۸۵،
 ۲۹۲، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۷۵، ۳۹۵
 ۴۵۹، ۵۶۲، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۲۵
 ۱۵۱۷، ۱۵۴۵
 جغریان ۴۲۶، ۵۴۱
 جنگ به طور فرنگ ۱۵۵۸، ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲، ۱۵۷۵، ۱۵۷۲
 جنگ زرگری ۱۱۸۱
 جنگگاه ۱۵۶، ۴۱۸، ۶۲۱
 جواری (= فرت) ۱۱۴۵
 جوزقه ۶۱۴
 جوکیان ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۱۲، ۷۶۳
 ۷۶۴
 چاپاری (= به چاپاری رفتن = به سرعت
 رفتن) ۱۵۹، ۱۸۲، ۹۱۲، ۹۳۶،
 ۹۶۴، ۹۶۷، ۱۵۰۵، ۱۵۱۷
 ۱۵۳۲
 چادر دوسری (چادر کوچک، ظاهراً
 دوضرفه) ۳۷۳، ۷۷۷، رک: خیمهٔ
 دوسری
 چادر سوسری ۷۷۷

تسک (= نوشته و قبض) ۴۲۱، ۴۲۶،
 ۹۶۵
 تنباکوی جانکی ۵۵، ۱۹۴، تنباکوی
 کازرونی و طیبی ۱۹۴
 تنباکوکش بخارایی ۷۸۳
 تنک طرفی کردن ۸۷۶
 تنسوقات (= تحفه‌ها) ۴۷۸
 تنکۀ ملا (برگ و ورقه...) ۱۶۹،
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۷۴۲، ۹۲۶
 توپ بیست من گلوله ۱۶۴
 توپ ریز ۹۱۲
 توپوز (ترکی) (= تیرزین) ۱۲۷
 تومان تبریزی ۳۶۸، ۵۴۵، ۵۸۲، ۷۹۵
 ۹۲۵، ۹۵۶، ۱۱۲۹
 ته‌کار (= عمق‌کار) ۵۶
 تیب (= محل تجمع سپاهیان در جهه)
 چهل وشش، ۲۳، ۳۵، ۴۵، ۶۱،
 ۷۴، ۸۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷
 ۲۹۳، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۹۹
 ۵۶۲، ۷۲۵، ۸۲۹، ۱۰۱۳، ۱۵۴۵
 ۱۱۸۷، ۱۱۴۴
 تیب ساختن (= جمع کردن) ۱۱۵۵
 تیرانداز (مقیاس مسافت) ۵۳۷
 تیزنگ ۲۱۹، ۲۷۵
 تیز پرواز ۴۶۶
 تیزدو ۲۸۸، ۲۹۳
 تیز رفتار ۴۲۴، ۵۳۳، ۶۷۷، ۶۹۴
 ۷۴۵، ۷۵۲
 تیزرو ۲۸۸، ۴۳۸، ۶۹۱، ۷۳۷، ۸۱۲
 تیزگام ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۷۴، ۵۵۳
 ۵۵۶، ۵۲۴، ۵۷۴، ۶۳۹، ۷۵۹
 ۷۲۲، ۷۵۷، ۷۶۱
 جدوار ۱۱۶۵
 جرنگا جرنگ ۶۳۵
 جرنگیلن ۹۸، ۲۲۶

- چارچنگ عباران ۳۳
 چاشت سلطانی ۴۵۸
 چاق تیر کردن دورانداز (تفنگ) ۴۱۳
 چاهجویان ۲۵۵، ۳۶۷، ۳۸۴
 چپاو انداختن (= غارت کردن) ۱۵۳، ۴۵۴
 چرس (بنگ و...) ۷۴۴
 چرم بلغار برای رایبه و خیک ۶۵۵
 چریک ۴۷۳
 چست آمدن خلعت بر قامت ۵۵۶
 چشم‌بندی ۱۵۸۲
 چکمه ساغری ۷۷۲
 چوپان بیگی ۷۷۹
 چوپان کاره پادشاه (= سرپرست چوپانان) ۷۷۹
 چهار آینه (نوعی جامه جنگ) ۹۷
 ۳۹۴، ۴۸۹، ۷۹۴، ۱۰۵۳، ۱۵۶۸
 چهارقب، چارقب (نوعی جامه پادشاهانه) ۹۲۳، ۸۷۵، ۷۳۳
 چهاریار ۳۵۴، ۵۴۷
 چهره‌ای (= به رنگ صورتی) ۱۵۷۹
 حاضری (غذای...) ۲۳۱
 حبس نظر کردن ۳۵
 حجاز (نوایی از موسیقی) ۱۱۶۷
 حرام توشگی ۷۵۵
 حسینی (نوایی از موسیقی) ۶۲۴
 حصار بند (قلعه دور شهر) ۲۵، ۱۵۶، ۱۸۷، ۳۵۸، ۴۹۴، ۵۴۱، ۶۷۷
 ۹۴۶، ۹۴۷، ۱۱۵۵، ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴، ۱۱۵۲، ۱۱۵۵، ۱۱۵۸
 حصاربند شدن (= محاصره شدن) ۹۵۱
 حقل ۱۱۳۶
 حلویات قندی ۹۹۵، ۹۹۱
 حواله (برج متحرک چوبی برای تیر اندازی) ۸۲، ۱۹۵، ۳۵۸، ۳۶۵
- ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۵۳۸
 ۵۹۸، ۵۹۹، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۵۹
 ۹۱۶، ۹۵۲
 خارخار ۲۱۷، ۲۶۱، ۶۹۲، ۷۵۵، ۸۱۲
 خار و خاك ۵۴۷، ۵۶۹
 خاك دیاری را در توبره اسب کشیدن ۳۶۳
 خامه ریگ (= تله ریگ) ۸، ۹، ۳۵
 ۷۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۵۳
 ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۵
 ۳۴۶، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۴
 ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۸۸، ۵۰۲
 ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۸، ۵۲۳
 ۵۲۳، ۵۶۲، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۵
 ۷۷۶، ۷۹۵، ۸۰۴، ۸۹۵، ۹۷۵
 ۱۰۵۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۱۳۴
 ۱۱۳۴، ۱۱۶۶
 خدا آفرین (= طبیعی، غیر مصنوع) ۶۵۲، ۶۵۳، ۱۰۵۸۸، ۱۱۵۷
 خرابیات، به خرابیات نشاندن ۹۵۸، در خرابیات نشاندن دختران لرگی و فرخ آنها! ۸۶۱
 خراباتیان ۸۶۱
 خراباتخانه ۸۷۲
 خربزه مرو ۸۵۶، ۹۱۱
 خربزه مشهد ۸۵۶
 خشکان (= خشکی) ۶۸۵، ۹۸۳، ۱۱۷۳
 خلانیدن ۴۹۵
 خلمه‌چران ۱۵
 خمپاره (عرانه...) ۹۱۸
 خمپاره مستی که عبارت از سیوی پر داروی تفنگ است که از قطعات آهن و سرب و سنگریزه و زنجیر و امثال آنها به آن داروی تفنگ آمیخته‌اند ۹۵۳، ۶۵۵